



Civil society and the development of international law

Aidin Zandian

PhD student in International Law, Damghan Branch, Islamic Azad University, Damghan, Iran.

hasan soleimani*

Assistant Professor of International Law, Damghan Branch, Islamic Azad University, Damghan, Iran.

ahmadreza Behniafar

Assistant Professor of International Law, Damghan Branch, Islamic Azad University, Damghan, Iran.

Received: 6, October, 2020

Accepted: 4, November, 2020

Abstract

The spread of unconventional behavior and international rules by governments as key players in international law and the politicization of the United Nations, especially the Security Council and other international organizations, has jeopardized world peace. Endless conflicts in the Middle East, the arms race between the great world powers, the genocide of Bosnian Muslims, Rohingya and Uighurs in China, repeated crimes against humanity in Africa, widespread environmental degradation, and growing violence against minorities. Ethnic and religious discrimination, Endless conflicts in the Middle East, the arms race between the great world powers, the genocide of Bosnian Muslims, Rohingya and Uighurs in China, repeated crimes against humanity in Africa, widespread environmental degradation, and growing violence against minorities. gross and systematic violations of human rights in many countries of the world, unilateral sanctions, etc. are evidence of the ineffectiveness of Westphalian international law. So; Can civil society play a role in international law, get out of the current situation and adjust and control the deviation of states from the rules and laws of international law?

Key words: Civil Society, International Law, Global Civil Society, International Law Development, Pluralism.

* **Corresponding Author:** hsoleimani20@gmail.com

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال چهارم، شماره ۱۴، پاییز ۱۳۹۹
صفحات: ۱۹۴-۱۷۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۸؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۰۷/۲۷

جامعه مدنی و توسعه حقوق بین الملل

آیدین زندیان* / حسن سلیمانی** / احمدرضا بهنیاافر***

چکیده

گسترش رفتارهای خلاف عرف و قواعد بین المللی از سوی دولت‌ها بعنوان نقش آفرینان اصلی حقوق بین الملل و سیاست‌زدگی سازمان ملل متحد علی‌الخصوص شورای امنیت و سایر سازمان‌های بین المللی، صلح جهانی را با مخاطره مواجه ساخته است، جنگ‌های پایان ناپذیر و متمادی در خاورمیانه، رقابت تسلیحاتی بین قدرت‌های بزرگ جهانی، نسل‌کشی مسلمانان بوسنی، روهینگیای ایغورها در چین، جنایت‌های مکرر علیه بشریت در آفریقا، تخریب گسترده محیط زیست، رشد فزاینده خشونت علیه اقلیت‌های قومی و دینی، نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر در بسیاری از کشورهای جهان، تحریم‌های یک‌جانبه و ... شاهدهی بر ناکارآمدی حقوق بین الملل و ستفالیایی است. بنابراین؛ آیا جامعه مدنی می‌تواند با نقش آفرینی در حقوق بین الملل، موجب برون رفت از وضعیت فعلی و تعدیل و کنترل کجروی دولت‌ها از قواعد و قوانین حقوق بین الملل باشد؟

کلید واژه‌ها

جامعه مدنی، حقوق بین الملل، جامعه مدنی جهانی، توسعه حقوق بین الملل.

* دانشجوی دوره دکترای تخصصی حقوق بین الملل، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران.
a9144515892@gmail.com

** استادیار حقوق بین الملل، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران. (نویسنده مسئول)
hsoleimani20@gmail.com

*** استادیار حقوق بین الملل، واحد دامغان، دانشگاه آزاد اسلامی، دامغان، ایران.
behniafar@yahoo.com



مقدمه

در حقوق بین‌الملل کلاسیک رویکرد مسلط با مکتب واقع‌گرایی می‌باشد که معتقد است، دولت‌ها کنشگران اصلی در نظام بین‌الملل هستند و فلسفه حقوق بین‌الملل بر دولت‌ها بعنوان واحدهای یکپارچه در تعاملات‌شان صرفاً با دولت‌های دیگر تاکید دارد، اما برخی مکاتب دیگر از جمله کارکردگراها و لیبرال‌ها این نگرش را قبول نداشته و معتقدند، "چنانکه جامعه بین‌المللی متشکل از اشخاص حقیقی و حقوقی مختلف می‌باشد، فلذا حقوق بین‌الملل نیز متأثر از کنش و واکنش همه اجزای جامعه بین‌المللی از جمله سازمان‌های بین‌المللی بین‌الدولی و سازمان‌های غیردولتی است. در این میان طرفداران مکتب لیبرالیسم بین‌المللی مقدمتاً متمرکز بر روابط دولت-جامعه می‌باشند. نخستین فرضیه لیبرالی این است که کنشگران اولیه در نظام بین‌الملل، افراد و گروه‌هایی هستند که در جامعه مدنی و فراملی عمل می‌کنند (آن مری، ۱۳۸۸: ۴۲۷)

بی‌تردید حقوق بین‌الملل کلاسیک در دستیابی ملت‌ها به صلح و امنیت نسبی مخصوصاً پس از جنگ جهانی دوم نقش موثری داشته‌است. دولت‌ها به‌عنوان بازیگران و نقش‌آفرینان اصلی حقوق بین‌الملل موظف به رفتار براساس قوانین مصرح منشور ملل متحد و قواعد حقوقی شناخته‌شده بین‌المللی می‌باشند تا ضمن حفظ صلح و امنیت بین‌المللی در حصول به توسعه همه جانبه ملت‌ها مشارکت داشته باشند. اما واقعیات عرصه بین‌المللی نشان داده، عملکرد خلاف قواعد بین‌المللی توسط برخی دولت‌ها، علی‌الخصوص بی‌اعتنایی و مصادره به مطلوب کردن حقوق بین‌الملل از سوی قدرت‌های بزرگ جهانی، نظیر ایالات متحده آمریکا و روسیه در عرصه بین‌المللی از یک سو و تضعیف حقوق اساسی ملت‌ها و رفتار نابخردانه فاجعه‌بار اکثر دولت‌های حاکم در جهان سوم و یا در حال توسعه با ملت‌های خویش از سوی دیگر، منجر به تضعیف و متاسفانه ناکارآمدی قوانین حقوق بین‌الملل کلاسیک گردیده‌است.

در جهان امروزی همه دولت‌های حاضر در جامعه بین‌المللی دولت‌های مشروعی نیستند و ملت‌های بسیاری کماکان تحت سلطه حاکمان فاسد، مستبد و خودکامه گرفتار بوده و حقوق قانونی و انسانی آنها به‌طور مختلف نادیده و پایمال می‌شود و با عنایت به اصول حاکم بر حقوق بین‌الملل و ستفالیابی از جمله تساوی حاکمیت‌ها، عملاً دست جامعه جهانی در کمک به چنین ملت‌هایی بسته‌است و تا زمانیکه به دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی دولتی به‌عنوان یگانه کنشگران عرصه حقوق بین‌الملل توجه شود، دستیابی به صلح، عدالت و توسعه همه جانبه جهانی بسادگی میسر نخواهد شد.

از این رو لازم است که در کنار دولت‌ها عناصر دیگری به‌عنوان تابعان و کنشگران رسمی حقوق‌بین‌الملل شناخته شوند. فلذا نظر به تاثیر روز افزون جامعه‌مدنی جهانی بر رفتار سیاست-مداران و رهبران سیاسی جهان از یک‌سو و همراهی و همگامی سازمان‌ملل متحد در راه رسیدن به اهداف عالی‌ه جامعه‌مدنی جهانی از سوی دیگر، ضرورت رویکرد جامع و نوین در تحلیل سنتی حقوق‌بین‌الملل را گریزناپذیر ساخته‌است. در این راستا توسعه فعالیت نهادهای جامعه مدنی اعم از احزاب سیاسی، سندیکاها، حرفه‌ای، جنبش‌های اجتماعی کارگری، دانشجویی و زنان، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی فعال در عرصه جهانی در طی دهه‌های گذشته، نشان از تاثیر روزافزون جامعه مدنی جهانی در حقوق بین‌الملل دارد که با فعالیت‌های گسترده در زمینه‌های مختلف، در شکل‌گیری کنوانسیون‌های بین‌المللی و معاهدات چند جانبه متناسب با اهداف جامعه‌مدنی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و این مهم بنوبه خود سرمنشاء آغاز پلورالیسم در حقوق بین‌الملل و پایان سلطه نگرش وستفالیایی به حقوق بین‌الملل گردیده‌است. از این رو امروزه می‌توان ادعا کرد دولت‌ها، دیگر تنها بازیگران و نقش‌آفرینان در عرصه سیاست‌گذاری، اجرا و توسعه حقوق بین‌الملل نبوده و جامعه‌مدنی جهانی نیز در این عرصه به یک کنشگر فعال و موثر بدل شده‌است. گستره عظیم فعالیت جامعه‌مدنی بین‌المللی باعث گردیده که سازمان ملل-متحد ضمن تأیید شخصیت مستقل و حقوقی بین‌المللی جامعه‌مدنی جهانی این نهاد را دارای شخصیت بین‌المللی و برخوردار از حقوق و تعهدات قانونی و صلاحیت‌هایی توصیف نماید که مستقیماً به موجب حقوق بین‌الملل به آنها اعطا شده‌است.

شایان ذکر است که؛ عملکرد جامعه‌مدنی همواره آرمانی و ایده‌آل نبوده و مثل همه پدیدارهای اجتماعی با کاستی‌ها و کجروی‌هایی همراه بوده‌است. متأسفانه برخی از نهادهای جامعه‌مدنی گاهاً به‌عنوان عمله و ابزار توجیهی دولت‌های فاسد در حوزه سیاست داخلی و عرصه جامعه جهانی عمل کرده‌اند. که در ادامه به اقتضای مقاله، به تلخیص بدانها نیز اشاره خواهد شد. با عنایت به مقدمه مذکور، مسأله نظری تحقیق حاضر «شناخت جامعه‌مدنی جهانی و تاثیر آن بر توسعه حقوق بین‌الملل است. فلذا بدواً ضمن توصیف مفاهیم جامعه‌مدنی (ملی-جهانی) نقش جامعه‌مدنی در توسعه حقوق بین‌الملل و پلورالیسم تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در عرصه سیاست جهانی و حقوق بین‌الملل را بررسی خواهیم کرد.

مفهوم و ماهیت جامعه مدنی

از زمان افلاطون و ارسطو در یونان باستان گرفته تا کانت، هگل، جان لاک، توماس هابز،... و گرامشی در عصر مدرنیسم و در دوران پسانوگرایی (پست مدرنیسم) برای «جامعه مدنی» تعاریف، تعبیر و مفاهیم مختلفی در نظر گرفته شده است. "در اندیشه ارسطو، «جامعه مدنی معادل با دولت یا جامعه سیاسی محسوب می شود و تمایزی میان دولت و جامعه مدنی وجود ندارد. در این برداشت از جامعه مدنی، جامعه مدنی به معنای دولت، در برابر خانواده بوده و همان دولت شهری^۱ که ارسطو در مقابل خانواده مطرح کرده و آن را نقطه کمال و غایت جوامع بشری می دانست، می باشد» (میراحمدی، ۱۳۸۷: ۳۹). هگل در تعریف جامعه مدنی می گوید: «جامعه مدنی فاصله- ای است که بین خانواده و دولت ایجاد می شود، اگر چه شکل گیری این وضعیت بعدها به تشکیل دولت منجر می شود. پس جامعه مدنی به مثابه حلقه واسطه، مستلزم دولت است، دولتی که او را جامعه مدنی به عنوان موجودی مستقل قبل از خود باید داشته باشد، تا بتواند شکل بگیرد. (سبزه ای، ۱۳۸۶: ۷۹)» به باور گرامشی نیز؛ «جامعه مدنی، شامل همه سازمان های «باصطلاح خصوصی» چون کلیساها، اتحادیه های تجاری، احزاب سیاسی و مجامع فرهنگی می شود که از فرآیند تولید و دستگاه عمومی دولت جدا هستند» (راجر، ۱۳۹۴: ۸۷). در سایت سازمان ملل متحد جامعه مدنی بدین شکل توصیف شده "جامعه مدنی «بخش سوم» هر جامعه به همراه دولت و نهادهای تجاری است. که شامل کلیه سازمان های جامعه مدنی اعم از سازمان های غیردولتی و تجاری غیرانتفاعی می باشد. سازمان ملل متحد با توجه به اهمیت این نهاد موثر، ضمن شناسایی رسمی آن در موارد و مواقع متعدد با جامعه مدنی ملی و بین المللی همکاری و در صورت وجود شرایط لازم از آنها پشتیبانی می نماید و از کمک و پشتیبانی متقابل نیز برخوردار می گردد. (un.org, 2019)

چنانچه ملاحظه می شود، دریافت ها و تعبیر گوناگونی از اصطلاح جامعه مدنی وجود دارد، اما با توجه به مبانی نظری آن می توان گفت؛ جامعه مدنی مجموعه سازمان دهی اجتماعی، ارادی، مستقل از دولت، قاعده مند و خالی از خشونت است که در پی کسب اهداف و منافع مشترک افراد، یا برای بیان احساسات مشترک تجمع کنندگان، در عین رعایت حقوق دیگران

¹ - Polis

برای انجام عمل مشابه بر پا می‌شود. در کل جامعه مدنی مفهومی است که با دموکراسی، تکثر، رضایت توسعه، اقدام و مدیریت عاری از خشونت، رواداری شناخته می‌شوند.

استراتژی‌های تعامل جامعه مدنی با دولت

در برخی از پژوهش‌ها و نگارش‌ها در حوزه جامعه مدنی چنین الغاء می‌شود که جامعه مدنی در تقابل و تعارض با دولت‌هاست و این دو پدیده اجتماعی همواره برخورد دیالکتیکی با هم دارند، اما این تلقی از کارکرد جامعه مدنی نمی‌تواند درست باشد چراکه در بسیاری از کشورها جامعه مدنی نه در مقابل بلکه در کنار و گاهاً همسو با دولت‌ها در راستای توسعه و بهبود روزافزون شرایط اجتماعی جامعه هدف خود تلاش می‌نمایند و به نوعی مکمل هم، کارکرد اجتماعی پیدا می‌نمایند. اگر تعارض و یا تقابلی هم صورت بگیرد، عمدتاً در جوامعی رخ می‌نماید که دارای حاکمیت‌های تمامیت‌خواه، ایدئولوژیکی تک‌حزبی و مستبد هستند، در چنین وضعیتی هم، یکی از کارکردهای تعریف شده برای جامعه مدنی مبارزه با استبداد و خودکامگی حکومت‌ها می‌باشد.

جامعه مدنی مستقل که دارای ساختارهای دموکراتیک باشد، می‌تواند بر تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری نهادهای عمومی و سیاسی یک جامعه و به‌همراهی یا تقابل با اربابان قدرت تاثیر داشته باشد. با این‌همه جامعه مدنی، دولتی در برابر دولت نیست. بلکه واسطه‌ای است بین فرد و دولت. به‌طوری‌که افراد جامعه آزادانه و مختارانه در آن متشکل می‌شوند تا کمر بند ایمنی باشند برای حفاظت از حقوق شهروندی در برابر درازدستی‌های دولت، برای محدودیت دولت و نظارت بر عملکرد آن.

با عنایت به مشروح معنونه، می‌توانیم از چهار نوع تعامل میان دولت و جامعه مدنی سخن بگوییم که عبارت‌اند: "از بیگانگی، تقابلی، ابزاری و همکاری. استراتژی همکاری رابطه بردبرد برای هر دو طرف تعامل است. استراتژی‌های بیگانگی و تقابلی رابطه باخت باخت و استراتژی ابزاری رابطه برد- باخت به‌نفع دولت و به‌زیان جامعه مدنی است. این استراتژی‌ها براساس میزان مشابهت در اهداف و راهبردهای دولت و جامعه مدنی ایجاد می‌شوند. به عنوان مثال استراتژی همکاری زمانی است که دو طرف از راهبردها و سازوکارهای یکسانی برای دستیابی به هدفی مشترک استفاده می‌کنند. در استراتژی بیگانگی طرفین از اهداف و راهبردهای یکدیگر بی-اطلاع‌اند و از اینرو، نه تقابل شکل می‌گیرد و نه همکاری. فیشر استراتژی‌های همکاری را شامل

استراتژی جداسازی، حمایتی، همیاری و تعاون، بازدارندگی، به رسمیت نشناختن، گزینشی و ابزاری می‌داند(امیر احمدی، ۲۰۱۱: ۱۱۳).

مبانی نظری جامعه‌مدنی

مبانی نظری جامعه‌مدنی در آثار اندیشمندان غربی این حوزه به شکل‌های متفاوت بیان شده، نوع نگاه جان لاک، با طرز تلقی هگل از جامعه‌مدنی متفاوت است. اما اکثر آنها در چند اصل اساسی برای وجود و ظهور جامعه‌مدنی تفاهم دارند، از جمله در لزوم پلورالیسم و کثرت-گرایی، تساهل و تسامح و قرارداد اجتماعی مبتنی بر رضایت.

کثرت گرایی یا پلورالیسم^۱

پلورالیسم را می‌توان به مفهوم پذیرش اندیشه‌ها، افکار و اعمال در حوزه‌های مختلف حیات بشری عنوان کرد که براساس آن انسان‌ها مجاز و آزاد در پذیرش و عمل به عقاید و اندیشه‌های مختلف و متعدد می‌باشند.

برای کثرت گرایی پیشینه‌های مختلفی ذکر می‌شود، اما به نظر می‌رسد، گسترش بیشتر آن در عصر روشنگری بعد از رنسانس و در پاسخ به دگماتیسم کلیسای کاتولیک رم و اندیشه وحدت‌گرایی (امت‌واحد) مورد حمایت آن شکل گرفت، دانست. " کلیسای کاتولیک رم ادعاهای جهانی داشت. (همانگونه که از نامش برمی‌آید: کاتالیکوس یعنی جهان شمول) در پایان قرن دوازدهم میلادی، کلیسا توسط پاپ‌های مقتدر و قدرت‌طلب، به استقرار نوعی پادشاهی پاپی که بر زندگی سیاسی و معنوی اروپای غربی تسلط داشت نزدیک شد و اعتقاد عمومی را، بر این باور سوق داد که؛ تنها یکپارچگی در امور دینی می‌تواند صلح و امنیت را در جهان تضمین کند. از این رو نظریه رستگاری عام و یا امت واحد (دیدگاه کاتولیکی آن) از طرف اربابان کلیسا تبلیغ و حمایت می‌شد. پاپ‌ها متوجه این نکته بودند که شک کردن در آموزه‌های کاتولیکی قدرت سیاسی چشمگیر و ثروت بی‌اندازه آنها را زایل خواهد کرد. فلذا با هر نوع عقیده یا عقاید مخالف که باعث می‌شد قدرت سیاسی و معنوی کلیسا را زیر سؤال برود به مقابله برخاستند. آنها قرائت‌های دیگر دینی را بدعت تلقی و بدعت‌گزاران و دگرانیشان را کافر نام نهادند". (بکراش، ۱۳۸۳: ۱۱)

^۱ -pluralism

کلیسا برای مقابله با تهدیدهای فرضی و سرکوبی دگراندیشان و برای جلوگیری از تکثرگرایی دینی، دستگاه مخوف تفتیش عقاید را طراحی و اجرا نمود. هدف از تفتیش عقاید، به‌عنوان دستگاهی به‌ظاهر قانونی که تمام اقتدار خود را از «اداره مقدّس» کلیسای رم می‌گرفت، دفاع از آموزه‌های سنتی ایمانی و اخلاقی مذهب کاتولیک بود. دراصل، دستگاه تفتیش عقاید می‌بایست وظیفه خود را اقتناع فکری انجام می‌داد. اما بخاطر سستی و پوچی عقاید و باورهای منحط کلیسایی و برتری اندیشه و منطق دگراندیشان، آرام آرام اقتدار مادی و معنوی کلیسا زیر سوال رفت. کلیسا نیز برای ترساندن و سرکوب مخالفان و دگراندیشان، ابتدا آنها را بوسیله شکنجه‌های فجیع از قبیل سوزندان، خفه کردن با آب، چهار میخ کشیدن، آویزان کردن از پا و ... وادار به اعتراف به انحراف از آموزه‌های دینی می‌کرد و پس از مصادره اموال و املاکشان، آنها را اعدام می‌نمود. شرم‌آورتر این بود که از سوی دین‌داران هم پذیرفته شده بود که اعدام و شکنجه ابزار مناسب و کارآمد برای ریشه کنی الحاد و شرک هستند. در چنین مهلکه‌ای چون سیاست و دین درهم تنیده و غیر قابل تفکیک بودند، تغییر در اعتقادات و اعمال دینی و یا مخالفت با کلیسا به‌معنای مخالفت با حکومت به‌شمار می‌آمد و بشدت محکوم و سرکوب می‌شد. فجایعی که تفتیش عقاید در اروپا بوجود آورد، باطل بودن عقیده مونیسیم (وحدت‌گرایی) را اثبات کرد و موجب ظهور و بروز مجدد اندیشه کثرت‌گرایی در اروپا شد. هرچند که مباحث کلامی آن‌را می‌توان قبل از قرون وسطی و حتی پیش از مسیحیت در آموزه‌های یونان باستان نیز مشاهده کرد. اما این موضوع در عصر روشنگری در مقابله با حکومت دینی، نمود و ظهور عینی‌تر یافت.

«در اواخر قرن نوزدهم کثرت‌گرایی به‌معنای پذیرش بیش از یک بنیان هستی‌شناختی در برابر طرفداران فلسفه‌های تک‌پایه‌ای (مونستی) بود. در پسامدرنیسم کثرت‌گرایی، به شعاری جنگی برای مقابله با مفاهیم مطلق از حقیقت و اقتدار تبدیل شده‌است. پراگماتیسم و فیلسوفانی چون ویلیام جیمز در آغاز قرن بیستم اعلام کردند که حقیقت نه از صیغه مفرد بلکه از صیغه جمع است. از این‌رو نه از حقیقت واحد بلکه از «حقیقت‌ها» باید سخن گفت. آنها حقیقت را به «مصلحت» و ارزش‌های کارا تبدیل کردند و با نگرشی غایت‌گرا آن‌را وسیله‌ای دانستند که از نقطه‌ای در تجربه به پایانه‌های سودمندتری در تجربه رهنمون می‌شود. آنها با نگرشی «انسان‌گرایانه» دخالت انسان در هر تجربه حقیقت را نشان دادند و با تحویل حقیقت‌ها

به حقیقت‌های شخصی و ارائه نوع «دموکراتیکی» از حقیقت زمینه‌های گسترده‌ای برای تکثرگرایی‌های پسامدرن بعدی فراهم کردند. (رشیدیان، ۱۳۹۴: ۴۸۷)

تساهل و تسامح

تسامح عبارت است از، سیاستِ مدارایِ صبورانه در حضور چیزی که مکروه یا ناصواب می‌شماریم و تساهل، تحمل چیزی است که (در نزد ما) به امری مذموم اشاره می‌کند (کرنستن، ۱۳۷۶: ۲۸) تساهل و تسامح در یک بیان، آن‌گونه رفتاری است که صرفاً به تحمل عقاید مخالف قناعت نکند، بلکه به صاحبان آن عقاید اجازه اظهارنظر نیز بدهد. چنین رفتاری در جامعه‌ای نمود پیدا می‌کند که افراد، گروه‌ها و احزاب مختلف در کنار یکدیگر با عقاید و افکار متفاوت و رسوم و سنت‌های گوناگون زندگی می‌کنند. در واقع، همان‌گونه که از تعریف مزبور بر می‌آید تساهل بیشتر روش و شیوه سیاسی حکومت و ابزاری است برای کاهش تضادها و بحران‌ها در جامعه، چرا که اگر حکومت نتواند با سعه‌صدر و با تساهل و تسامح، با گروه‌ها و تکثرها و آداب و رسوم و صاحبان فرهنگ‌های مختلف برخورد کند، نه تنها قادر به مهار فشارها و تنش‌ها در جامعه نخواهد بود، بلکه این تنش‌ها و اختلافات منجر به انحرافات و تضادها و حتی بحران‌های غیرقابل مهار خواهد شد. در حقیقت اندیشه تسامح و تساهل در غرب، همانند پلورالیسم واکنشی به جزم‌اندیشی طرفداران کلیسا و نظریه امت‌واحد مسیحیت بود که هر نوع عقیده مخالف تفسیر خود از دین مسیحیت را کفر و مستحق مجازات می‌دانستند.

"اندیشه تساهل در مغرب زمین قبل از اینکه محصول تراوشات ذهنی متفکران باشد، ناشی از وضعیت درگیری و کشاکش فرقه‌های مذهبی بود، از یک طرف (اکثرشان) آنقدر قدرت نداشتند که مخالفان خود را سرکوب نمایند و از طرف دیگر به هیچ‌وجه احتمال تعدد و تنوع حقایق را نمی‌دادند. آمرزش و سعادت ارواح آدمیان که هدف همه فرقه‌های مذهبی بود، در عین حال که موجب عدم تساهل می‌گشت از طرفی نیز به آن امداد می‌رساند، چه‌اینکه آمرزش ارواح تنها در سایه اعتقاد صمیمانه و خالصانه به عقاید دینی میسر بود و عدم تساهل نسبت به عقاید دینی و تحمیل آن موجب رباکاری و تظاهر آدمیان به دین می‌شد که خود نقض غرض ادیان محسوب می‌گشت. همه این عوامل موجب شد که تساهل از یک طرف بر نوعی عقلانیت که حاصل وضعیت کشمکش‌های دینی بود تکیه زند و از طرف دیگر از نوعی اعتقاد و به‌خصوص

ایمان دینی ناشی گردد، چیزی که بعدها تأملات عقلانی و انسان‌گرایانه به‌مدد آن آمدند و آن را فربه‌تر نمودند و بر اتقان و استحکامش افزودند. (لاک، ۱۳۹۷: ۷).

بنابر این برای تساهل و تسامح، شرایطی لازم است، از جمله؛ اولاً در جامعه تنوع و تکثر افکار و عقاید وجود داشته باشد. تا تحمل و بردباری در مقابل آرا و نظریات مخالف و مختلف قابل ارزیابی و سنجش باشد. ثانیاً در جامعه قدرت سیاسی حاکمی وجود داشته باشد که عقاید مخالف را با داشتن قدرت از روی آگاهی و سعه‌صدر نه‌تنها تحمل نماید بلکه اجازه ابراز عقیده برای مخالفان هم فراهم نماید. چراکه خیلی از افراد، احزاب و گروه‌ها در حالت اقتدار مواضع خود را نسبت به‌قبل از دست‌یابی به قدرت تغییر می‌دهند. چنانچه مسیحیان قبل از اینکه دین‌شان توسط امپراطوری روم به رسمیت شناخته شود، معتقد به تسامح و تساهل بودن، اما به‌محض اینکه قدرت‌شان در دستگاه سیاسی فزونی گرفت و به‌مناصب حکومتی دست یافتند به آزار و اذیت مخالفان عقیدتی خود پرداخته و هر نوع عقیده و نظر مخالف را کفرآمیز و الحادی دانستند. البته این طرز تفکر و عمل همواره عجین تاریخ بوده و هست. در تاریخ معاصر نیز نمونه‌های عملی آن فراوان یافت می‌شود. برای مثال، بلشویک‌های روسیه زمانی که هنوز به قدرت نرسیده بودند، موافق با تساهل و تسامح بودند و از این طریق توانستند ضمن فعالیت و تبلیغات مارکسیستی در دوما روسیه تزاری، دارای کرسی نمایندگی شدند، اما پس از به قدرت رسیدن، آزادی بیان و اندیشه را ممنوع و مخالفان عقیدتی خود را سرکوب و نظام تک‌حزبی استبدادی بر سرکار آوردند. پس تحمل عقاید مخالف از روی ناتوانی و سستی و یا از روی بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی و نیز از روی جهل و ناآگاهی، از قلمرو تساهل و تسامح خارج است.

قرارداد اجتماعی مبتنی بر رضایت

رسانس و عصر روشنگری در اصل رجعتی بود به انگاره‌ها و اندیشه‌های یونان باستان و بازتعریف آن اندیشه‌ها پس از آزادی اروپای قرون وسطی از زیر یوغ حاکمیت مطلق کلیسا. یکی از این اندیشه‌های اومانیستی، انگاره قرارداد اجتماعی بود، این اصطلاح و نحله فکری خصوصاً در قرون هفده و هیجده انگاره‌ای قدرتمند و پرتاثیر ظاهر شد و اساس تغییرات شگرف اجتماعی و تغییر نگرش نسبت به‌منبع قدرت گردید، چراکه از زمان قدرت گرفتن کلیسا و نظریه‌های دینی، تمام قوانین حاکم بر جوامع انسانی تفسیری از قوانین شارع آسمانی بود و تنها منبع مشروع قوانین وحی آسمانی و تفاسیر اولیای الهی محسوب می‌شد که در قالب احکام الهی

تعرفه و تفسیر و اجرا می‌گردید. اما پس از عصر روشنگری نظریه‌های مختلف در این زمینه توسط اندیشمندان اشاعه گردید که معتقد بودند منبع اصلی قانون‌گذاری و قدرت حاکمیت نه اراده تفویضی خداوند به بندگان برگزیده، بلکه خرد و اندیشه بشری است و در حقیقت منبع اصلی قدرت خود انسان خردمند می‌باشد و جامعه انسانی، حکومت و نهادهای اجتماعی همگی ساخته ذهن انسان خردمند هستند.

در اصل تاریخچه قرارداد اجتماعی به دوران یونان باستان می‌رسد که اشاره به ایجاد یک نهاد اجتماعی مورد توافق جمعی دارد. در این فرض، انسان موجودی مختار و آزاد است که می‌تواند برای تأمین منافع فردی و جمعی خود در قالب قرارداد اجتماعی اهداف و آمال خود را تأمین و پیگیری نماید. افلاطون در کتاب جمهوری (کتاب دوم ۳۵۹) در باب عدالت به موضوع قرارداد اجتماعی بدین شرح اشاره و بیان می‌دارد: «... هنگامی که مردم نسبت به یکدیگر تعدی می‌کنند و هرکس به نوبه خود، گاه ظالم و گاه مظلوم واقع می‌شود سرانجام آنان که خود را از ستمگری عاجز و به ستم کشیدن ناچار می‌بینند به این اندیشه می‌رسند که بهتر است با دیگران موافقت کنند در این که هیچ‌کس به دیگری ستم روا ندارد و از دیگری ستم نبینند» (افلاطون، ۱۳۴۲: ۹۴) سقراط از یک کار متداول و یک روال، سخن به میان می‌آورد که بعدها این کار و روال، ربط وثیقی به نظریه قرارداد پیدا کرد: او تمهیدی را عرضه می‌کند که بعدها به نظریه پردازان قرارداد امکان داد از آن رضایت شهروندی را نتیجه بگیرند که در دوره بعد از تولد یک دولت در محدوده مرزهای آن سکنی می‌گزینند. این تمهید شامل انگاره رضایت مکتوم می‌باشد که طبق آن بنا به فرض همه کسانی که در محدوده یک دولت زندگی می‌کنند صرفاً به دلیل ادامه دادن اقامت و زندگی در این محدوده به قوانینی که تحت آن زندگی می‌کنند رضایت داده‌اند. اشاره بعدی به انگاره قرارداد را می‌توان در نوشته‌های سوفسطائیان، مکتب دیوجانس-کلبی، اپیکور، گزنفون، و گهگاه در نوشته‌های رومی قرن چهارم پیدا کرد. (وینر، ۱۳۸۵: ۱۳۳)

با ظهور و گسترش ادیان ابراهیمی، مسیر جریان فکری و نوع نگاه به موضوع قرارداد اجتماعی دگرگون شد، براساس این نگرش، جهان مخلوق خالق یگانه قهار است و اراده او همواره در تمامی ارکان زندگی بشری ساری و جاری است. از این رو حاکمیت نیز مطلقاً از آن اوست و همه مردم بایستی فرمانبردار محض اراده و قوانین الهی باشند. بر پایه این نظریه (حق-الاهی) انسان‌ها نه تنها حق قانون‌گذاری و اعمال قدرت ندارند، بلکه مکلف هستند از قوانین الهی که از طریق انبیاء و جانشینان آنها، بر مردم عرضه می‌گردد، اطاعت محض کنند و فرمانبردار

احکام الهی باشد. نظریه «حق‌الاهی» باعث حاکمیت مطلق اربابان کلیسا در طی قرون وسطی گردید. و کلیسا همواره بواسطه تمسک به قانون تفویض قدرت الهی به مردان خدا، سالیان متمادی مخالفان آن را سرکوب نمود و اجازه ظهور هیچ اندیشه مخالف و متکاملی را نداد. اما از آنجائیکه نمی‌شد و نمی‌شود جلوی فکر و اندیشه را گرفت، در دوران رنسانس و پس از گسست در دین مسیحیت با ظهور پروتستانانیزم و متعاقب آن فرارسیدن عصر روشنگری و نظریه پردازی اندیشمندان بزرگی چون جان لاک، توماس هابز، ژان ژاک روسو و... موجب رجعت به- نظریه قرارداداجتماعی یونان باستان گردید.

"باورهای استفاده از قرارداداجتماعی به‌عنوان بنیانی برای مخالفت مشروط مردمی در برابر حکومت، که غالباً با نام جان لاک همراه می‌شود، آشکارا در نوشته‌های قرن یازدهمی مانگولد فون لاو تنبأ وجود است. در نظر وی حاکمی که بر مردمش ستم می‌کند قرارداد را زیر پا می‌گذارد پس بنابراین هرگونه تکلیف بعدی اطاعت را از مردم اسقاط می‌کند. در این حالت تکلیف نه تنها الزام‌آور نیست، بلکه شورش و قیام، عملی موجه می‌شود، چون حاکمی که به یک جبار استحاله پیدا می‌کند بایستی همچون شبانی خیانتکار طرد شود. در قرن هفدهم و با نوشته‌های آلتوسیوس و گروتیوس بود که دوران اصلی نظریه قرارداد اجتماعی واقعاً آغاز و براین نکته تاکید شد که فرد و جامعه تاریخی و منطقی مقدم بر پادشاهی و دولت هستند. (وینر، ۱۳۸۵). به باور جان لاک، «نظر به‌اینکه تمام انسان‌ها به حکم قانون طبیعت آزاد، مساوی‌هم و مستقل هستند، هیچ‌کس را بی «رضایت» او نمی‌توان از این حالت طبیعی خارج کرد یا تحت سلطه دیگری قرار داد... اساس جامعه سیاسی و آنچه واقعاً باعث ایجاد آن می‌شود، فقط «رضایت» شماری انسان آزاد است که توانایی تشکیل اکثریتی را برای اتحاد میان خود و برپایی چنین جامعه‌ای دارند» (مدینا، ۱۳۹۵: ۴۱۶).

نکته مهم و بنیادینی که پیش شرط لازم برای تشکیل جامعه‌مدنی در اندیشه لاک می‌باشد، وجود اصل «رضایت» است. به مفهومی دیگر شالوده بنیان جامعه سیاسی و مدنی مدنی‌نظر جان- لاک برمبنای «رضایت» افراد قرار دارد. از این‌رو بدیهی است حکومت‌هایی که بر مبنای «عدم رضایت» افراد شکل گرفته‌باشند و در آن توجهی به حقوق اقلیت‌ها نگردد، هیچ‌گونه سازگاری و سنخیتی با وجود و تشکیل جامعه‌مدنی ندارند. نگرش جان لاک به قرارداداجتماعی در قرن بیستم بدو در تشکیل جامعه‌ملل و متعاقباً در تشکیل سازمان ملل متحد، مجدداً مورد توجه اندیشمندان، دولتمردان، نظریه‌پردازان و دکترین حقوق بین‌الملل گردید. که براساس آن

دولت‌ها با قرارداد و میثاق بین‌المللی و تفویض بخشی از قدرت خود به سازمان ملل متحد و دیگر سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای ساختار جدیدی در روابط بین‌الملل ایجاد نمودند.

"هگل^۱ نیز، ابراز رضایت و قرارداد اجتماعی در نهادهای مدنی را به شکل دیگری مطرح و عنوان می‌کند: وی معتقد است، افراد برای تأمین منافع خصوصی خود که حق طبیعی‌شان است می‌توانند، سازمان‌هایی را برپایه قرارداد متقابل تشکیل دهند و منافع خود را پاس بدارند. (استیس، ۱۳۹۲: ۵۸۷). "ژان ژاک روسو، اصل «رضایت» را مهم‌ترین مولفه نظریه قرارداد اجتماعی خود قرار داده و معتقد است: جامعه مدنی در صورتی قابل دوام است که با «رضایت» و براساس قرارداد اجتماعی نهاده شده باشد. به باور وی؛ چون هیچ‌کس بر هم‌نوع خود حاکمیتی ندارد، بنابراین حاکمیت وقتی «مشروع» است که برپایه «رضایت» سانی که از آن اطاعت می‌کنند استوار شده باشد. قرارداد اجتماعی را می‌توان به عنوان تمرین، کاربرد یا قاعده کردار و رفتاری که اعضای یک گروه یا جماعت معین می‌بایست یا نمی‌بایست روی آن عمل کنند تعریف کرد. (کولب، ۱۳۷۶: ۶۶۰) طبق نظر پوفندروف^۲ نیز، برای آنکه یک جامعه مدنی تشکیل گردد، باید قراردادی بسته شود که به موجب آن اشخاصی که میل دارند بخشی از جامعه مذکور باشند متقابلاً متعهد شوند، پس از انعقاد قرارداد مجموعه واحدی را تشکیل دهند و هرچه به قرارداد و امنیت طبیعی آنها مربوط می‌شود با توافق مشترک حل و فصل کنند. هیچ‌کس را نمی‌توان مجبور ساخت که به این پیمان مشترک بپیوندد. آنهایی که به پیوستن به این قرارداد «رضایت» نمی‌دهند، خارج از جامعه مدنی قرار می‌گیرند و آزادی طبیعی خود را حفظ خواهند کرد. (مدینا، ۱۳۹۵: ۳۹۱)

پس می‌توان نتیجه گرفت سه اصل: تساهل و تسامح، تکثرگرایی و قرارداد اجتماعی مبانی نظری بنیادین جامعه مدنی محسوب می‌گردند که فقد هر یک از این اصول، وجود و ظهور جامعه مدنی را ناممکن خواهد کرد و نهادهای مدنی که در ساختارشان این اصول رعایت نشده باشد، نهاد مدنی معیوب محسوب خواهد شد. از این رو نهادهای مدنی که از طرف دولت‌ها برای مطامع سیاسی و یا در راستای ترویج و اشاعه ایدئولوژی‌های رسمی حاکمیتی ایجاد می‌گردند نمی‌توانند در دایره نهادهای جامعه مدنی واقع گردند.

^۱ -Georg Wilhelm Friedrich Hegel

^۲ -Pufendorf

مفهوم جامعه مدنی جهانی^۱

این اصطلاح در حوزه داخلی کشورها، اشاره به فضای اجتماعی و سیاسی جدای از دولت یا حوزه نفوذ جامعه‌سیاسی دارد که در آن افراد و جمع‌ها آزادانه پیگیر و درگیر فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی می‌شوند. جامعه‌مدنی در حد فاصل حوزه خصوصی یا خانواده و حوزه عمومی دولت بوجود می‌آید.

در سال‌های اخیر به واسطه توسعه روابط اقتصادی و اجتماعی ملت‌ها از طریق سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی، تجارت جهانی، گردشگری، تعاملات گسترده علمی و فرهنگی و ظهور و پدیداری جنبش‌های فرامرزی، گسترش ارتباطات (اینترنتی، شبکه‌های مجازی و ماهواره‌ای) و همچنین بروز تهدیدات جهانی همانند گرمایش زمین و پدیداری مفاهیمی چون حفظ محیط‌زیست، تروریسم بین‌المللی، حق توسعه پایدار و تأکید بر رعایت شأن و کرامت انسانی و حقوق بشر، «جامعه‌مدنی جهانی» را به‌عنوان نقش‌آفرین جدی و جدیدی به حوزه روابط و حقوق بین‌الملل معرفی کرده‌است. «جامعه‌مدنی جهانی» نیز مانند جامعه‌مدنی مفهوم مورد اختلافی است که برای افراد مختلف معانی متفاوتی می‌تواند داشته باشد.

بطور کلی از «جامعه‌مدنی جهانی» دو برداشت وجود دارد: به صورت تعمیم جامعه‌مدنی داخلی به سراسر جهان و به دولت‌هایی که فاقد سنت نیرومند جامعه‌مدنی هستند؛ و به صورت جهانی‌شدن جامعه‌مدنی بالاتر و فراسوی صحنه داخلی به نحوی که طلایه‌دار / یا نماینده شکل بدیلی از سازمان‌های بین‌دولتی در عرصه اداره‌گری جهانی باشد. «جامعه‌مدنی جهانی» در برگیرنده انواع نهادهای مدنی است که بسیاری‌شان دامنه‌ای بین‌المللی دارند. یعنی یا از نظر فیزیکی در چندین کشور قرار دارند یا فعالیت‌های‌شان در چندین کشور صورت می‌گیرد. از دید فعالان این عرصه، جامعه مدنی جهانی نیز مانند جامعه مدنی داخلی هم با دولت‌ها، سازمان‌های بین‌دولتی و کارگزاران سرمایه‌داری جهانی همکاری دارد و هم نیروی متعادل کننده‌ای در برابر آنهاست. از این جهت برخی «جامعه‌مدنی جهانی» را به معنی جهانی‌شدن از پایین یا تزریق مردم سالاری به جهانی‌شدن از بالا می‌دانند (گریفیتس، ۱۳۹۴: ۳۵۹).

1- Global civil society

آفت‌ها یا دشمنان جامعه‌مدنی

برای جامعه‌مدنی اندیشمندان علوم اجتماعی، علوم سیاسی، حقوق و روابط بین‌الملل دشمنان متعددی احصاء کرده‌اند. در جوامع غیر دموکراتیک رژیم‌های تمامیت‌خواه مانع اصلی شکل‌گیری و توسعه جامعه‌مدنی مستقل می‌باشد. در این جوامع جامعه‌مدنی کماکان با چالش‌ها و مقاومت‌های رژیم‌های خودکامه مواجه بوده و حکومت‌های موصوف از وجود و نقش‌آفرینی جامعه‌مدنی نگران می‌باشند و تلاش می‌نمایند به هر طریق ممکن مانع شکل‌گیری آن شوند و در صورت عدم توفیق در این‌راه به سراغ کنشگران جامعه‌مدنی رفته، آنها را دستگیر، زندانی و یا اعدام می‌کنند تا به زعم خود مانع توسعه جامعه‌مدنی در جامعه هدف گردند. از سوی دیگر هم‌سو با رژیم‌های تمامیت‌خواه و غیردموکراتیک در جوامع در حال توسعه، جامعه‌مدنی دشمن قهار دیگری در کسوت ارزش‌های فرهنگ پیشامدرن، سنتی و دینی دارد که در سرکوب جامعه‌مدنی با حکومت‌های خودکامه هم‌داستان و هم‌راستا می‌شوند.

پس حکومت‌های خودکامه، ملی‌گرایی افراطی (نژادپرستی)، ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه، نظریه‌های دینی و فرهنگی خاص (بنیادگرایی دینی و فرهنگ کاستی) از عمومی‌ترین دشمنان جامعه‌مدنی محسوب می‌شوند. (هال، ۱۳۸۲: ۷-۱۵). همچنین از مهمترین آفت‌های آن می‌توان به جامعه‌مدنی وابسته (خدمتگزار دولت) اشاره کرد: در این وضعیت نهادهای مدنی بصورت پنهان و حتی گاه آشکار در دفاع از دیدگاه‌ها و یا اشاعه اهداف دولت خاصی تشکیل و انحصاراً از دیدگاه‌های دولتی با استراتژی متمایل به ایجاد جامعه وابسته همراه با سیاست‌های قوی به منظور هدایت جامعه‌مدنی به مسیر مورد نظر دولت حامی اقدام می‌نمایند (دوفرویل، ۱۳۹۲: ۸۷). برای نمونه می‌توان به سازمان‌های غیردولتی حامی منافع برخی کشورها در سازمان ملل-متحد اشاره کرد که در قالب سازمان‌های غیردولتی مصنوعی و متملق اغلب متعلق به چین و تونس و یا سازمان‌های غیردولتی حامی منافع پاکستان و هند در منازعه کشمیر (دوفرویل، ۱۳۹۲: ۹۲) به فعالیت می‌پردازند، اشاره کرد.

یکی دیگر از بزرگترین دشمنان جامعه‌مدنی معاصر که عملاً باعث ناکارآمدی آن می‌شود، حکومت‌های نئوتوتالیتار می‌باشد. مشخصه اصلی همه این حکومت‌ها وجود ظواهر مظاهر دموکراسی از قبیل؛ تفکیک قوا، نهادانتخابات، مطبوعات و احزاب سیاسی آزاد، نهادهای فرهنگی و... در این کشورها است. اما قدرت حاکمه نهادهای مدنی را طوری دست‌کاری می‌

نمایند که در ظاهر وجود داشته باشند اما عملاً در خدمت حاکمان و صاحبان قدرت بوده و توجیه‌گر اعمال و مجری اراده تمامیت‌خواهانه آنها در عرصه سیاست داخلی و بین‌المللی باشند. همه دولت‌های حاکم در اردوگاه کمونیست در دوران جنگ سرد و امروزه بسیاری از حکومت‌های حاکم در جهان سوم و در حال توسعه از جمله حکومت‌های مستقر در خاورمیانه و کشورهای منتزع از اتحاد جماهیر شوروی، نمونه‌های بارز این نوع حکومت‌ها هستند. در این کشورها ظاهراً انتخابات آزاد پارلمانی و ریاست‌جمهوری، اتحادیه‌های صنفی، انجمن‌های دانشجویی، مطبوعات متعدد، احزاب سیاسی و... وجود دارند، اما در عمل حق مخالفت با ایدئولوژی حاکم را ندارند و انتخابات‌شان نیز فرمایشی و مهندسی شده می‌باشد. در این کشورها بسیاری از نهادهای مدنی به صورت جعلی و ساختگی از سوی دولت‌های حاکم در راستای حفظ و اشاعه ایدئولوژی رسمی حاکم بر جامعه تشکیل شده‌اند و علیرغم وجود ظاهری و فعالیت گسترده جامعه مدنی در این کشورها، شاهد نقض گسترده حقوق بشر، توسعه فقر اجتماعی و اقتصادی، فساد گسترده حاکمان و استبداد مطلقه در این کشورها هستیم.

توسعه حقوق بین‌الملل

در ماده ۱۵ اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل «توسعه حقوق بین‌الملل» به معنای تهیه پیش‌نویس معاهداتی است که، موضوع جدیدی دارند و پیش از این در حقوق بین‌الملل موضوعه یا عرفی به آن پرداخته نشده است، همچنانکه «تدوین حقوق بین‌الملل» را نیز به معنای بیان دقیق و علمی مقرراتی به‌شمار آورده است که در عرف، رویه کشورهای و دکترین از پیش موجود بوده است. در اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل آمده است که منظور از «توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل» تکوین متونی در زمینه‌هایی است که حقوق بین‌الملل به آنها نپرداخته یا عملکرد دولت‌ها در زمینه‌ها هنوز در حد مطلوبی توسعه نیافته است.

"توسعه حقوق بین‌الملل عملی است که قواعد جدید را بر مبنای حقوق موجود تأیید می‌کند و یا تخصیص می‌دهد. ماده ۱۵ اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل سعی بر تفکیک صریح «تدوین» از «توسعه» حقوق بین‌الملل را دارد. اصطلاح «توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل»^۱ به-

1 - In the following articles the expression "progressive development of international law" is used for convenience as meaning the preparation of draft conventions on subjects which have not yet been regulated by international law or in regard to which the law has not yet been sufficiently developed in the practice of States. Similarly, the expression "codification of international law" is used for convenience as meaning the more precise formulation and systematization of rules of international law in fields where there already has been extensive State practice, precedent and doctrine.

معنای تهیه و آماده‌سازی پیش‌نویس یا طرح عهدنامه‌هایی در زمینه موضوعاتی است که هنوز در حقوق بین‌الملل قاعده‌مند نشده‌اند و یا در آن موارد حقوق هنوز به حدّ کافی در رویه کشورها توسعه نیافته‌است و اصطلاح تدوین نیز به معنی قاعده‌مند کردن بسیار صحیح و منظم قواعد بین‌الملل در زمینه‌هایی است که قبلاً یک رویه ساده بوده‌است.^{۱۳۸۵: ۷۶}

موضوع قابل توجه در سیستم‌های سازمان ملل متحد اختلافی است که صریحاً بین «توسعه مترقیانه» حقوق بین‌الملل و «تدوین» آن وجود دارد. این تفاوت که در ماده ۱۳ منشور دیده می‌شود در اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل به صورت روشن‌تری ظاهر شده‌است. طبق ماده ۱۵ این اساسنامه، مقصود از ترقی حقوق بین‌الملل یا توسعه مترقیانه آن، انشاء طرح کنواسیون‌ها در مسائلی است که هنوز توسط حقوق بین‌الملل تنظیم نشده و یا درباره آنها قواعد بین‌المللی در عمل به حد کافی رشد نکرده‌است در صورتی که مقصود از «تدوین» حقوق بین‌الملل، انشای حقوق بین‌الملل به نحو دقیق‌تر و منظم‌تر در زمینه‌هایی است که عمل دولت‌ها یکسان بوده و دکتترین موافق در حال حاضر وجود دارد. (میرحسینی، ۱۳۸۵: ۶۴). این تمیز بین «توسعه مترقیانه» حقوق بین‌الملل و «تدوین» آن در منشور سازمان ملل متحد و اساسنامه کمیسیون حقوق بین‌الملل در عمل و تئوری ارزش زیادی ندارد. زیرا در مسائلی که عمل و سابقه و دکتترین بسیار وجود دارد بازهم ممکن است اختلافات، موجود باشد. نکته دیگری که در این خصوص باید اضافه کرد این است که تدوین حقوق بین‌الملل خواه و ناخواه توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل را هم در بردارد و این رشته از حقوق در هیچ قسمتی آن قدر کامل نیست که بدون تکمیل و اصلاح و تغییر بتوان آن را عیناً به نوشته آورد، تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل تنها هدفی که دنبال می‌کنند، هدفی فنی و آن پایان بخشیدن به ابهامات قواعد حقوقی و ایجاد قواعد حقوقی جدید است (هاشمی، ۱۳۸۵: ۴۲).

"صرف نظر از مباحثات حقوقی، این موضوع که تدوین حقوق بین‌الملل یا توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل، کدامیک مفیدتر بوده و مقدم باید باشد مدت‌هاست که از نظر سیاسی نیز مورد بحث و اختلاف است. دول غربی و همچنین دولت‌های دیگری که به سنت‌های محافظه کارانه پای‌بند هستند (تدوین حقوق بین‌الملل) را مقدم می‌شمارند در حالیکه دول جدید و همچنین دولت‌های شرقی به توسعه مترقیانه حقوق بین‌الملل توجه دارند زیرا در نظر اینان حقوق بین‌الملل سابق یک حقوق استعماری است که دیگر قابل استناد نمی‌باشد." (رحمانی فرد، ۱۳۸۷: ۹۵)

جامعه‌مدنی جهانی و توسعه حقوق بین‌الملل

یکی از اهداف غایی «جامعه مدنی جهانی» تأمین عدالت جهانی، برداشتن ناآزادی‌ها با نقش‌آفرینی و هنجارسازی در حقوق بین‌الملل و توسعه آن در راستای دستیابی به اهداف مصرح سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین‌المللی است. لازمه و اساس رسیدن به این اهداف نیز مشارکت و کنشگری فعالانه در عرصه حقوق بین‌الملل می‌باشد. اهمیت ذاتی و جوهری توسعه حقوق بین‌الملل به‌عنوان یک هدف مقدم و افضل جامعه‌مدنی جهانی بدان جهت برای جامعه‌مدنی مهم است که، باعث تکمیل و تقویت نهادهای مدنی و تأثیرات اساسی و ابزاری موثری بر اعتلای سایر اهداف جامعه‌مدنی می‌گردد.

ارتباط موجود بین «توسعه حقوق بین‌الملل» و جامعه‌مدنی جهانی، کاربردی، علی و ساختاری است. شواهد حاکی است که جامعه‌مدنی جهانی و «توسعه حقوق بین‌الملل» مکمل و تقویت‌کننده همدیگر هستند و اصطلاحاً از یک رابطه برد برد برخوردار می‌باشند. بدین سیاق که، فرصت‌های اجتماعی، آموزشی، فرهنگی، بهداشتی و درمانی و اجرایی که در اثر فعالیت‌های جامعه‌مدنی فراهم می‌گردد هم مکمل اهداف حقوق بین‌الملل و هم ابتکارات جدیدی را در راستای توسعه آن فراهم می‌آورد. توفیق جامعه‌مدنی جهانی در «توسعه» حقوق بین‌الملل از طریق نهادهای تشکیل دهنده آن از جمله؛ احزاب سیاسی، وسایل ارتباط جمعی، گروه‌های مردمی، سندیکاها، صنفی، انجمن‌های دانشجویی، حامیان محیط زیست، جنبش‌های اجتماعی و... فراهم می‌آید که از یک سو در راستای اجرای اهداف معین و مصرح حقوق بین‌الملل همکاری داشته و از سوی دیگر با آسیب‌شناسی، ایده‌پردازی و ظرفیت‌سازی به رشد و اعتلای حقوق بین‌الملل مساعدت می‌نمایند.

حقوق بین‌الملل مانند هر پدیده اجتماعی دیگر در تاریخ معاصر دستخوش تحولات و تغییرات مهمی در خصوص محتوی، اهداف، کنشگران شده است. علیرغم توسعه این حقوق در طی سده گذشته از لحاظ مفاهیم و تئوری‌های جدید، خصوصاً با پیشرفت حقوق معاهدات از لحاظ حجم مقررات و سازمان‌های بین‌المللی جهانی و منطقه‌ای، اما در عمل دیده می‌شود که این پیشرفت و توسعه برای داشتن جهانی عاری از جنگ و فقر و نابرابری کافی نبوده است.

پارادوکس موجود در پیشرفت و توسعه حقوق بین‌الملل کماکان در نگرش کلاسیک به این پدیده قابل ملاحظه است. نارسا بودن اصول و قواعد حقوق بین‌الملل کلاسیک زمانی بیشتر نمود عینی پیدا می‌کند که وقایع جهانی در تضاد با باورهای مورد تاکید حقوق بین‌الملل کلاسیک

است. اصل برابری حاکمیت، عدم تجاوز، حق تعیین سرنوشت، مساوات لزوم رعایت حقوق بشر دوستانه و... در خیلی از مواقع، جز در متن معاهدات و قطعنامه‌های بین‌المللی و روی کاغذ کتب و مجلات حقوقی مفهوم کارکردی ندارد. لذا برای برون رفت از این راه پر پیچ‌وخم و گاهاً بن‌بست، ضروری است در تئوری‌های گذشته حقوق بین‌الملل تجدیدنظر شده و از فعال مایشاء بودن دولت‌ها و سازمان‌های دولتی در عرصه تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل گذر کرد. و با فرضیات و نظریات جدیدی مطابق با شرایط روز جامعه جهانی و موافق با دغدغه‌های بشر امروزی عمل نمود.

در این میان مهمترین مولفه موجود در جهان امروز برای ایجاد تغییر در ساختارها و تئوری‌های تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل، جامعه‌مدنی جهانی است. این نهاد اجتماعی با توجه به ساختار متکثر و سیال آن پایه‌پای تحولات جامعه بین‌المللی متحول شده و می‌تواند با نقش آفرینی فعال‌تر در عرصه تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل به انسانی‌تر شدن حقوق بین‌الملل کمک شایانی بنماید. جامعه‌مدنی جهانی هم‌عقیده با برخی اندیشمندان متأخر حقوق بین‌الملل، ضمن آزادکردن حقوق بین‌الملل از قید دولتی بودن، فرد انسانی را باید موضوع اصلی و اساسی توسعه حقوق بین‌الملل قرار دهد. این مهم در جهان امروز با کنشگری جامعه‌مدنی به اشکال ذیل میسور خواهد شد.

هنجارسازی و فرهنگ‌سازی در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل

توسعه حقوق بین‌الملل همانند سایر رخدادهای اجتماعی بدو در اندیشه‌ها و نوشته‌های اندیشمندان و آرمان‌های فعالان حوزه موردنظر شکل و متعاقباً از طریق نهادهای جامعه‌مدنی و افکار عمومی اشاعه و تبدیل به یک هنجار و ارزش اجتماعی گشته و نهایتاً در قالب قانون و قاعده ملی و بین‌المللی اجرا می‌گردد. از این رو توسعه تدریجی و قابل توجه حقوق بین‌الملل نه تنها در سطح هنجاری بلکه به گسترش عملکرد آن نیز انجامیده است.

به‌عنوان مثال تحوّل تدریجی ناشی از جنگ به‌عنوان یک نابهنجاری اجتماعی در افکار عمومی تاثیر غیرقابل انکاری در تکامل و توسعه اصول حقوق بین‌الملل در این خصوص داشته است. دکترین گذشته صحبت از جنگ عادلانه، حقوق جنگ، جنگ دفاعی و یا متجاوزانه می‌نمودند اما با تأثیر اندیشه‌های ضدجنگ و اشاعه این افکار توسط جامعه‌مدنی، امروزه در اکثر

کشورهای جهان سخن از نامشروع بودن جنگ می‌رود و توسعه حقوق بین‌الملل به معنای گسترش صلح جهانی محسوب و تعریف می‌گردد.

براساس این نگرش، توسعه حقوق بین‌الملل فرآیندی جامع از گسترش هنجارهای مشترک همه جوامع بشری است که تحت تأثیر حیاتی جامعه‌مدنی جهانی از جمله؛ احزاب سیاسی، سندیکاهای صنفی، جنبش‌های اجتماعی، رسانه‌های عمومی و... شکل گرفته و از طریق مطالبه عمومی به یک هنجار بین‌المللی تبدیل شده است. در این فرض جامعه‌مدنی جهانی در فرآیند توسعه حقوق بین‌الملل هم نقش آزمونگر روایی حقوق بین‌الملل را بازی می‌کند و هم نقش تاثیرگذار بر نیل به توسعه حقوق بین‌الملل.

جامعه‌مدنی جهانی و توسعه حقوق بین‌الملل از طریق آموزش و نظارت بر اجرای حقوق بین‌الملل

اساس توسعه حقوق بین‌الملل از طریق جامعه‌مدنی جهانی بر این طرز تفکر استوار است که با بسیج عوامل پیوند دهنده منطقه‌ای و جهانی از طریق شبکه نهادهای مدنی فعال در حوزه‌های مختلف حقوق بین‌الملل زمینه حصول به آرمان‌های جهان‌شمول را فراهم‌ساخت. فلذا تلاش دارند در برقراری اصول مهم حقوق بین‌الملل به خصوص توسعه حقوق بنیادین بشر، توسعه اصول مربوط به حقوق پناهندگان و مهاجران، تقویت همکاری‌های آموزشی، همکاری در حفظ محیط زیست و اخیراً موضوع هوش مصنوعی کمک نمایند.

بدیهی است هر قاعده و قانونی اگر قابلیت ترویج و اجرا نداشته‌باشد و یا اجرای آن عملاً با مشکل مواجه باشد قطعاً اهداف مدنظر تدوین کنندگان آن را تامین نخواهد کرد. حقوق بین‌الملل نیز از این قاعده مستثناء نیست. علیرغم وجود قوانین پیشرفته در حوزه‌های مختلف حقوق بین‌الملل از قبیل حقوق بشر، حقوق بشر دوستانه، حقوق محیط‌زیست، بهداشت و درمان و... اما در عمل شاهد نقض گسترده حقوق بشر در اقصی نقاط جهان، تخریب محیط زیست، خشونت علیه زنان، تبعیض علیه اقلیت‌های دینی و نژادی و قومی، قاچاق کودکان و زنان، و... هستیم که نشان از عدم توفیق جامعه جهانی در دستیابی به اهداف متعالی سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های دولتی و غیردولتی بین‌المللی هستیم. یکی از وظایف و کارکردهای جامعه‌مدنی- جهانی نظارت بر اجرای حقوق بین‌الملل و توسعه از طریق آموزش شهروندان کشورهای مختلف در راستای همکاری با نهادهای بین‌المللی هستیم.

قطعاً توسعه حقوق بشر دریچه‌ای است بر اصلاحات حیاتی دیگر در جوامع مختلف از جمله اصلاحات در عملکرد دولت‌ها نسبت به شهروندان خود. این مهم از تغییر در ساختار ذهنی آحاد جامعه و آگاهی آنان نسبت به حقوق بنیادین خود شروع و با اجرای آن در جامعه توسعه می‌یابد.

جامعه‌مدنی جهانی بواسطه بهره‌مندی از شبکه‌های گسترده اجتماعی خود و از طریق نظامات آموزشی و رسانه‌های گروهی نقش کلیدی در اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی جوامع مختلف نسبت به رعایت حقوق بشر دارند. علیرغم اینکه نهادهای جامعه‌مدنی به‌عنوان مدافعان و مروجان حقوق بشر در برابر قدرت‌های شیطانی دولت‌های مستبد و فاسد که دارای پول، اسلحه، دادگاه، زندان، نیروهای سرکوبگر نظامی و دستگاه تبلیغاتی عظیم می‌باشند، قرار دارند، اما تلاش می‌نمایند با برگزاری کلاس‌های آموزشی در دانشگاه‌ها، اشاعه حقوق بشر از طریق مطبوعات و کتاب‌ها، برگزاری کنفرانس‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی و مشارکت و گزارش‌دهی در نشست‌های سازمان ملل متحد، به توسعه حقوق بین‌الملل مساعدت نمایند.

نتیجه‌گیری

پدیداری قواعد آمره در حقوق بین‌الملل، تأکید سازمان ملل متحد بر لزوم توجه به حقوق بشر در اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر و میثاقین، اصل احترام به حق تعیین سرنوشت، منع آلودگی محیط‌زیست، اصل ممنوعیت اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، تشکیل دیوان کیفری بین‌المللی و... نشان از اهتمام و توجه ویژه جامعه بین‌المللی به حقوق بنیادین بشر دارد. برای دستیابی به این آمال و آرزوها دولت‌ها بعنوان بازیگران و نقش‌آفرینان اصلی جامعه بین‌المللی نتوانسته‌اند به اهداف تعریف شده در منشور سازمان ملل متحد برسند و در این میان چه بسا بسیاری از دولت‌ها خود ناقضان اصلی آرمان‌های حقوق بشری، تخریب‌گر و آلوده‌کننده محیط‌زیست و عامل انحطاط و عقب ماندگی ملت‌ها شده‌اند، فلذا ضرورت نقش‌آفرینی کنشگران غیردولتی برای رسیدن به آمال آرمان‌خواهانه جامعه بشری گریز ناپذیر می‌نماید. در این راستا در دهه‌های اخیر «جامعه‌مدنی جهانی» به یکی از کنشگران بین‌المللی بانفوذ و نمایانی تبدیل شده و در سال‌های آینده نیز با توجه به تداوم روند جهانی شدن و ایجاد تغییرات بیشتر در عرصه حقوق و روابط بین‌الملل، بی‌شک نقش چشمگیر و پررنگ‌تری در سیاست جهانی بازی خواهد کرد.

با توجه به تأثیر و عملکرد جامعه‌مدنی جهانی در حوزه‌های مختلف تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرای حقوق بین‌الملل شایسته است این نهاد بین‌المللی به‌مثابه کنشگری پرنفوذ در مناسبات جامعه جهانی، مورد توجه قرار گیرد. این حقیقت به ویژه در چارچوب جهانی‌شدن خودنمایی بیشتری می‌کند زیرا «جامعه‌مدنی جهانی» از طریق «شبکه‌های هواداری بین‌المللی» (مانند پیکار بین‌المللی برای خلع سلاح هسته‌ای و منع تولید و استفاده از مین‌های ضد نفر - زمینی، حفظ محیط‌زیست، حقوق زنان و کودکان، حقوق بین‌الملل کیفری و ...) دگرگونی سیاسی پدید آورده و بدین ترتیب خود را به‌عنوان بازیگری مهم در روند توسعه حقوق بین‌الملل مطرح ساخته است. این نهاد جهانی می‌تواند با ایجاد دگرگونی‌های حقوقی و سیاسی هواداری، نقش "هنجارآفرین" هم داشته باشد. - یعنی در حوزه‌هایی چون حقوق بشر، کاهش فقر و حفظ محیط‌زیست، ارزش‌های (جهانی) مشترکی را پدید آورده و رواج دهد. حضور جامعه‌مدنی - جهانی توانمند در عرصه بین‌المللی که خواستار صلح و امنیت، عدالت اقتصادی و اجتماعی و دموکراسی بین‌المللی است چشم انداز سده جدید را تغییر داده و می‌تواند بعنوان آلترناتیوی موثر برای کنترل سرمایه‌داری لجام گسیخته در دنیای کنونی عمل نموده و جای گروه‌ها و احزاب مارکسیستی کمونیستی اوایل قرن بیستم و نهضت‌های بنیادگرایی دینی اواخر سده گذشته را پر و نقش‌آفرین فعال در عرصه تدوین، توسعه و اجرای حقوق بین‌الملل باشد.

فلذا امروزه جامعه مدنی جهانی، ضرورت زیست بین‌المللی است. در این جهان نوین، نیاز به عبور از مفاهیم پذیرفته شده جهان وستفالی هستیم. یعنی در سیاست جهانی دیگر سامانه‌ای چون یک دولت محلی توان پاسخگویی به نیازهای امروزی انسان‌ها را ندارد و نیاز به بازنگری در حقوق بین‌الملل و پیشنهاد یک پیمان وستفالی نوین که در آن بازیگران غیردولتی جامعه جهانی، دارای قدرت‌های تقنینی-اجرایی شوند، یکی از کاربردی‌ترین راه‌چاره برای مقابله با بحران‌های بزرگی است که زندگی بر زمین را همچون یک اکوسیستم مشترک، به خطر انداخته است.

انسان خردمند امروزی در این جامعه جهانی نوین، دیگر با مفاهیم کهنه جهان وستفالیک، و با تکیه بر آگاهی سیاسی سنتی، فهم‌پذیر نیست. جهان نوین به یک وستفالی نوین نیاز دارد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- استیس، و. ت (۱۳۹۲). *فلسفه هگل*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- افلاطون (۱۳۴۲). *جمهور*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- آن مری، ا (۱۳۸۸). *حقوق بین الملل در جهان دولت های لیبرال*، تهران: میزان.
- انصاری، ب (۱۳۸۶). «تنقیح قوانین ومقررات تدبیری برای مبارزه با ابهام حقوقی»، *فصلنامه اطلاع رسانی حقوقی*، شماره ۶، صص ۳۱-۶۷.
- بکراش، د (۱۳۸۳). *تفتیش عقاید*، تهران: انتشارات ققنوس.
- جهانیان، ن (۱۳۷۷). *تحول مفهوم توسع و ارتباط آن با دین*، قم: نشر قبسات.
- دوفرویل، ا (۱۳۹۲). *درونی سازی جامعه مدنی در نظام ملل متحد*، تهران: شهردانش.
- راجر، س (۱۳۹۴). *درآمدی بر اندیشه های سیاسی آنتونیو گرامشی*، ترجمه م. کاظمی، تهران: سبزان.
- رشیدیان، ع (۱۳۹۴). *فرهنگ پسامدرن*، تهران: نشرنی.
- سبزه ای، م. ت (۱۳۸۶). «دیدگاه های هگل، مارکس و گرامشی درباره جامعه مدنی»، *پژوهش علوم سیاسی*، بهار.
- فنی، ز (۱۳۹۳). *توسعه، پایداری و جهانی شدن*، تهران: مرکز ملی مطالعات جهانی شدن.
- گرنتن، م (۱۳۷۶). «تسامح و تساهل»، (م. س. کاشانی، تدوین) *نامه فرهنگ*، ۲۸.
- کمالی، م (۱۳۸۱). *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، تهران: انتشارات باز.
- کولب، ج. گ (۱۳۷۶). *فرهنگ علوم اجتماعی*، تهران: انتشارات مازیار.
- گریفیتس، م (۱۳۹۴). *روابط بین الملل و سیاست جهان*، تهران: نشرنی.
- لاک، ج (۱۳۹۷). *نامه ای در باب تساهل*، تهران: نشرنی.
- مدینا، ژ. ش (۱۳۹۵). *ژان ژاک روسو - قرارداد اجتماعی*، تهران: نشر آگه.
- میراحمدی، م. م (۱۳۸۷). *جامعه مدنی در مطبوعات*، قم: طاها.
- هال، ج (۱۳۸۲). *جامعه مدنی، نظریه، تاریخ و مقایسه*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- وینر، ف. پ (۱۳۸۵). *فرهنگ اندیشه های سیاسی - قرارداد اجتماعی*، تهران: نشرنی.

ب) منابع انگلیسی

un.org. Retrieved (2019/9/8) from civil - society:
<https://www.un.org/en/sections/resources-different-audiences/civil-society/>

oxfordreference2020/9/26) oxfordreference:

<https://www.oxfordreference.com/view/10.1093>

Alston, H. J (1996). International Human Rights in Context .Oxford :Clarendon Press.

Van Glahn, G (1911). Law among nations: an introduction to public international .
www.ohchr.org

<https://www.ohchr.org/en/professionalinterest/pages/righttodevelopment.aspx>

